

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بحث روایات

عرض کردیم در باب بیع میته روایاتی وجود دارد که چه بسا بتوانیم از آنها برای ما نحن فيه استدلال کنیم؛ هرچند که در کلمات فقها این استدلال دیده نشده است، اما تعبیری که اشعار به این معنا داشته باشد، وجود دارد. همانطور که عرض کردیم، این روایات در جلد 17 وسائل الشیعه، باب 7 از «ابواب ما یکتسب به» هستند؛ عنوان باب این است «باب حکم بیع الذکی المختلط بالمیت والنجس بالمیته والعجین بالماء النجس ممن یستحل المیته» اگر یک حیوان مذکی با حیوان غیر مذکی مخلوط شده، اگر میته‌ای با غیر میته‌ای مخلوط شده باشد، می‌توانیم آن را به کسی که مستحیل میته است، بفروشیم. در اینجا مرحوم صاحب وسائل مجموعاً شش روایت عنوان کرده است.

اولین روایت، صحیحہ حلبی است؛ محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن علی بن حکم، عن اُبی المغرا عن الحلبي قال سمعت ابا عبد الله (ع) يقول اذا اختلط الذکی و المیته باعه ممن یستحل المیته وأکل ثمنه اگر حیوان مذکی و میته - یعنی غیر مذکی - با هم مخلوط شوند به گونه‌ای که معلوم نباشد کدام مذکی - به طریق شرعی تذکیه شده است - و کدام حکم میته را دارد، این مختلط را به کسی که اکل میته را حلال می‌داند، بفروشد و پولش را بخورد؛ عبارت «وَأَکَلْ ثَمْنَهُ» در مقابل روایاتی است که می‌گوید «ثَمْنُ الْمِیْتَةِ سَحَتْ» یا «ثَمْنُ الْمِیْتَةِ مِنَ السَّحْتِ» و اکل ثمن معامله را مواجه با اشکال می‌دانند.

روایت دوم نیز صحیحہ حلبی است؛ از آنجا که در این روایت هم راوی حلبی بوده و مروی عنه‌اش امام صادق (ع) است، به صورت قوی به ذهن می‌آید که این دو یک روایت باشند؛ و عن علی بن ابراهیم عن اُبیهِ، عن ابن ابی عمیر، عن حماد، عن الحلبي، روایت صحیحہ است، مگر اینکه در ابراهیم بن هاشم روی دو مبنایی که در مورد او وجود دارد، خدشه کنیم؛ که طبق یک مبنا روایت می‌شود صحیح و روی مبنای دیگر می‌شود حسنه؛ عن ابي عبد الله (ع) انه سئل عن رجل كان له غنم و بقر و كان يدرك الذکی منها فیعزله مردی گاو و گوسفند دارد، مذکایش را تشخیص می‌دهد و کنار می‌گذارد، و یعزل المیته میته را هم کنار می‌گذارد ثم ان المیته و الذکی اختلطاً کیف یصنع به؟ اگر در هنگامی که آنها را کنار می‌گذارد، میته و مذکی باهم مخلوط شوند، او چه باید بکند؟ قال: یبیعه ممن یستحل المیته این را به کسی که اکل میته را حلال می‌داند، بفروشد؛ و یأکل ثمنه فإنه لا بأس به ثمن این معامله هم ثمن سحت نیست و هیچ اشکالی ندارد. مرحوم صاحب وسائل در ذیل می‌فرماید: و رواه علی بن جعفر فی کتابه عن أخیه موسی بن جعفر (ع) مثله علی بن جعفر کتابی دارد بنام «مسائل» و در آن مسائلی را که از امام موسی بن جعفر (ع) سؤال کرده، آورده است.

روایت سوم معتبره حفص بن بختری است؛ و باسناده عن محمد بن علی بن محبوب عن محمد بن یحیی عن ابن ابی عمیر عن حفص بن البختري عن ابي عبد الله (ع) فی العجین من الماء النجس کیف یصنع به؟ خمیری را با آب نجس درست کرده اند و آن

را به این صورت عمل آورده‌اند، با آن چه کند؟ قال: **يباع ممن يستحل الميتة** حضرت فرمودند: به کسی که اکل میته را حلال می‌داند، فروخته می‌شود.

در باب میته بعد از اینکه فقها می‌گویند: انتفاع به میته جایز نیست؛ بر این متفرع می‌کنند که اگر انتفاعش منحصر به اکل باشد، بیعش هم جایز نبوده و ثمن آن سحت است؛ اما به این روایات که می‌رسند، در مورد مذکای مختلط به میته، می‌گویند سه طایفه روایات داریم: يك طایفه که عمده آنها همین دو صحیحہ حلبی است؛ که می‌گویند **يبيعه ممن يستحل الميتة**؛ در نتیجه، يك تخصیصی می‌شود نسبت به روایات مطلق و روایاتی که می‌گویند اصلاً انتفاع به میته جایز نیست یا «**ثمن الميتة سحت**»؛ آنها را باید بگوییم به موردی که غیر مستحل بخواهد از آن انتفاع ببرد، مربوط می‌شود؛ اما اگر کسی مستحل است - که البته همانجا بحث می‌شود قدر متیقن مستحل کسی است که الآن به حسب ظاهر از جهت دینی میته را مستحل می‌داند؛ هرچند در اصل دینش آن را حلال نشمارند. پس، «**من يستحل**» یعنی کسی که الآن بالفعل آن را حلال می‌داند؛ اگر از او هم بپرسیم، می‌گوید دین من حلال می‌داند، ولو دینش محرف باشد -، فروش به او اشکال ندارد. طایفه دوم در مورد مختلط مذکی با غیر مذکی است؛ روایاتی داریم که می‌گویند **يطرحه الى الكلاب** این را باید جلوی سگ‌ها انداخت و هیچ ارزشی ندارد. روایات طایفه سوم، روایاتی است که آمده مختلط را از نظر حکمی به مشتبہ ملحق کرده است؛ اگر يك گوشت گوسفندی را ندانیم که آیا میته است یا مذکی؛ روایت داریم که حضرت فرمود: این را باید در آتش انداخت، اگر منقبض شد، معلوم می‌شود مذکی است و اگر منبسط شد، معلوم می‌شود غیر مذکی است. البته در روایات این طایفه هم اشکال سندی وجود دارد و هم اشکال دلالی؛ لذا، طایفه سوم خیلی اعتباری ندارد. طایفه دوم هم قابل تقیید هست و منافاتی بین طایفه دوم و اول نیست؛ برای اینکه در بعضی از روایات جمع بین اینها شده است و در بعضی از روایات دارد که یا جلوی کلاب بیندازید و یا آن را به عنوان طعام اهل ذمه استفاده کنید. بنابراین، بین طایفه دوم و طایفه اول هم منافاتی وجود ندارد.

لذا، فقیه می‌ماند و روایات طایفه اول. اینجا جمعی از اصحاب و فقها مثل مرحوم شیخ طوسی در **نهاية ابن حمزة** در **وسيلة**، محقق سبزواری در **کفایه**، و جمع دیگری از فقها مثل مرحوم صاحب جواهر - و شاید يك شهرت فتاوی هم اصلاً در مقام باشد - گفته‌اند که باید به این دو روایت صحیحہ عمل کنیم. این دو روایت صحیحہ جامع شرایط حجیت است؛ سنداً و دلالاً اشکالی ندارند و باید بر طبقش عمل کنیم. عملش هم به این است که اینها را مخصص روایات مطلقه‌ای که از انتفاع به میته یا ثمن میته نهی می‌کند، قرار دهیم.

کلام مرحوم شیخ انصاری

مرحوم شیخ اعظم انصاری **قدس سره** در **مکاسب** بعد از اینکه این دو روایت صحیحہ را نقل می‌کند، می‌فرماید: عمل به این دو روایت مشکل است؛ اما دیگر وجه اشکال را بیان نفرموده است. ما تفحص کرده و بیان کردیم که مجموعاً حدود پنج وجه برای اشکال مرحوم شیخ وجود دارد؛ که آنها را در درس خارج فقه بحث مکاسب محرمه بیان کردیم؛ آقایان می‌توانند به نوشته‌های تائیدی درس جلسه 87 مراجعه کنند و یا به سایت اینترنتی مراجعه کنند. حالا به بعضی از آنها اشاره می‌کنم؛ **يك وجهش** این است که مرحوم شیخ می‌خواهند بفرمایند اصحاب از فتوای بر طبق این دو صحیحہ اعراض کردند؛ آنجا ما جواب دادیم که خیر، اصحاب مثل مرحوم شیخ و ابن‌حمزه در اینجا فتوا داده‌اند. **وجه دوم** این که بگوییم مقصود امام(ع) از این «**يبيعه**» بیع اصطلاحی نیست؛ مقصود استنفاض است؛ یعنی چون مال کفار را می‌توانیم به هر صورتی استنفاض کنیم و برداریم، **يك** راه برای اینکه پولش را از آنها بگیریم، این است که بگوییم این گوشت مال شما، پول را به ما بدهید. آنجا گفتیم این هم بر خلاف ظاهر روایات است؛ در روایات تعبیر به بیع آمده است دارد «**وأكل ثمنه**» یعنی معامله صحیح است و ثمن معامله را هم استفاده کند. دیگر و جوهی هم که برای اشکال مرحوم شیخ است، آنجا ذکر کردیم که مورد قبول نیست. اینها را بصورت گذرا دارم نقل می‌کنم، نمی‌خواهم الآن بحث آنجا را ذکر کنیم؛ فقط می‌خواهیم بگوییم که ما مشکلات تعارض این دو روایت با طوایف دیگر و

اشکالاتی که وجود دارد را در جای خودش حل کردیم. چون اگر فقیهی بگوید این روایات اصلاً قابل عمل نیست و در مورد خودش هم قابل عمل نیست، دیگر مجالی نیست برای اینکه بخواهیم از این روایات بعنوان قاعده الزام استفاده کنیم. پس، تا اینجا نتیجه این شد که این روایات قابل عمل است و مشکلی ندارد.

دلالت روایات برای قاعده الزام

اما آیا می‌توانیم از این روایات برای ما نحن فیه استفاده کنیم؟ نکته‌ای که وجود دارد این است که در این روایات، عبارت **یَبِيعُهُ** **ممن يستحل الميتة** بعنوان تعلیلی است که امام(ع) ذکر می‌کند؛ یعنی امام(ع) می‌خواهند بفرمایند حتی اگر ما این را بعنوان ضابطه قرار دادیم، دیگر اختصاص به مورد خودش که اختلاط باشد، ندارد؛ ولو در جایی که اختلاطی هم نباشد، می‌توان آن را فروخت. حتی يك روايت دیگری هست و آن روايت علی بن زکریا بن آدم که در **وسائل الشیعه** در کتاب النجاسات باب 38 حدیث 8، سؤال این است که در خمیری يك قطره شراب یا يك قطره نبیذ افتاده است، من می‌توانم آن را به یهود و نصاری بفروشم؟ امام می‌فرمایند: بلی؛ بعد تعلیل می‌آورند که **فانهم يستحلون شربه** تصریح به تعلیل است؛ برای اینکه می‌فرمایند: چون اینها شرب خمر یا شرب نبیذ را حلال می‌دانند، مانعی ندارد. نکته دیگری که وجود دارد، این است که آیا از خصوص میته می‌توانیم تعدی کنیم؟ یعنی بگوییم هر چیزی که در مذهب ما حرام و در مذهب دیگر حلال است، بیعش به آنها جایز است؟

ظاهرش این است که می‌شود تعدی کرد، مگر اینکه يك دلیل خاصی در يك موردی داشته باشیم؛ مثلاً با قطع نظر از این روایات، در خصوص خمر روایتی داریم که پیامبر فرموده: **و من سقاها يهودياً او نصرانيا فعليه كوزر من شربها**؛ اگر دلیل خاص داشتیم، می‌گوییم خمر را نمی‌شود به آنها فروخت.

بنابراین، اگر ما از این روایات یک ضابطه‌ای را استفاده کردیم، می‌توانیم بگوییم فروش هر چیزی که در مذهب ما حرام است ولی در مذهب دیگری حلال است، مثلاً خرید و فروش کلب در مذهب ما که آن را نجس می‌دانیم، حرام است، اما نسبت به مذهبی که آن را نجس نمی‌داند، مانعی ندارد و جایز است. باز يك نکته دیگر را تذکر دهیم - البته اینها را ما در جای خودش در بحث مکاسب محرمه گفته‌ایم - و آن این که از این جواز بیع مختلط به مستحل، گروهی از فقها آمدند در بحث این که آیا کفار مکلف به فروع هستند، استدلال کردند و گفتند: ما از این روایات استفاده می‌کنیم کفار مکلف به فروع نیستند؛ برای اینکه اگر آنها هم مکلف به فروع باشند، دیگر «من يستحل» معنا ندارد.

همانجا بعضی فرمودند: بین مسئله بیع و مسئله تکلیف دو مناط و دو ملاک است؛ بیع عنوان حکم وضعی را دارد و تکلیف عنوان حکم تکلیفی را دارد. اینجا جوابش این است که جای تفکیک بین این دو مناط نیست؛ برای اینکه در فقه ما هم بطلان بیع لاجل الحكم التکلیفی است؛ یعنی چون خوردنش حرام است، بیعش باطل است؛ امام(ع) هم می‌فرماید: آنها چون حلال می‌دانند، پس شما به آنها بفروشید. پس، از همین روایات می‌توانیم دلیل بیاوریم بر عدم تکلیف کفار به فروع. این یک استفاده از این روایات استفاده دوم در مانحن فیه است؛ می‌گوییم اگر يك کافری بگوید شما که این را حلال نمی‌دانید، همینطور بدهید به من که آن را ببرم؛ می‌گوییم: نه، و او را الزام می‌کنیم به این که چون تو این را حلال می‌دانی، پس، برای تو مالیت دارد؛ - (باز در پرانتز عرض کنم که يك مطلبی مشهور در فقه است و ما در بحث مکاسب مورد مناقشه قرار دادیم. و آن این که اگر گفتیم يك چیزی از مالیت افتاد، این نسبی است و الا اینطور نیست که بصورت مطلق بگوییم مالیت ندارد.) - اگر خودتان می‌خواستید بین خودتان معامله کنید، مگر ثمن را رد و بدل نمی‌کردید؟ حالا هم همین کار را کنید و من به شما این را می‌فروشم و پول می‌گیرم، روی قاعده الزام. لذا، به نظر ما این روایات مفید برای دو قاعده است؛ يك قاعده این که **کفار مکلف به فروع نیستند**؛ و قاعده دوم **قاعده الزام است. این را باز آقایان دقت کنند؛ البته يك روایاتی دیگر هم داریم.**

